



به مناسبت انتشار کتاب **فراسوی لویاتان: نقد دولت**، نوشته ایستوان مزاروش

## پایانی بر سه گانه

ریکاردو آنتونس<sup>۱</sup>

ترجمه مجتبی ناصری

این یادداشت نسخه‌ی بسط یافته‌ی پیشگفتار ترجمه برزیلی کتاب ایستوان مزاروش با عنوان **فراسوی لویاتان: نقد دولت** (بویتمپو، ۲۰۲۱) است، ترجمه و اقتباسی از نسخه انگلیسی با تصحیح و مقدمه‌ی جان بلامی فاستر که به تازگی در سال ۲۰۲۲ منتشر شده است.

در **فراسوی لویاتان: نقد دولت**<sup>۲</sup>، ایستوان مزاروش سه‌گانه‌ای را به پایان می‌رساند که چارچوب آن نخست در نظریه بیگانگی مارکس<sup>۳</sup> شکل گرفته بود، و بعدتر در **فراسوی سرمایه**<sup>۴</sup> بسط عظیمی پیدا کرد و حالا در این اثر جدید به سرانجام می‌رسد.

<sup>۱</sup> Ricardo Antunes

<sup>۲</sup> Beyond Leviathan: Critique of the State

<sup>۳</sup> منتشر شده به فارسی با ترجمه حسن شمس‌آوری و کاظم فیروزمند، نشر مرکز، ۱۳۸۰

<sup>۴</sup> یک سوم پایانی این کتاب به فارسی منتشر شده است: ترجمه مرتضی محیط، ویراستاری حسن مرتضوی، نشر آمه، ۱۳۹۰

مزاروش در سراسر اثر بسیار وزین خود، از خلال بسیاری از صورتبندی‌های اصلی، مفهومی را بسط داد که اتصالات مفهومی آن [در طول این پژوهش‌ها و با سایر مفاهیم] بیشتر و بیشتر می‌شد: نظم سرمایه در بازتولید متابولیک اجتماعی<sup>۵</sup>. الهام‌بخش اصلی این مفهوم کارل مارکس سرمایه است اما در صورت‌بندی مزاروشی تعیین‌کننده می‌شود. اهمیت این مفهوم بیش از همه به جهت هدفش در مسدود کردن مخرب‌ترین تمایلات سرمایه است، تمایلاتی که از زمان ظهور بحران ساختاری سرمایه عمیقاً تشدید شده‌اند - جنبه‌ی دیگری از تحلیل پیش‌بینانه و درخشان مزاروش که از اواخر دهه ۱۹۶۰ شروع به بسط و تفصیل کرد.

مزاروش با این مفهوم‌سازی‌ها (و بسیاری دیگر از مفاهیمی که بحث آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد) توانست این فرمول پیچیده را طرح کند، که می‌توانیم آن را ذیل این عبارت بگنجانیم: *نظم سرمایه در*

#### <sup>۵</sup> social metabolic reproduction

جان بلامی فاستر در مقاله‌ی «مزاروش و نقد نظام سرمایه»، نوآوری مفهومی مزاروش را در سه بخش مورد بحث قرار می‌دهد که بخشی از آن را در توضیح این مفهوم نقل می‌کنیم:

«دومین نوآوری مفهومی کلیدی نسبت نزدیکی با مورد نخست دارد و عبارت است از تصور نظام سرمایه به منزله‌ی شکلی از بازتولید یا «کنترل سوخت‌وساز اجتماعی». مزاروش در این مورد هم وام‌دار مارکس است (که نوشته بود «سوخت‌وساز اجتماعی» سرمایه ناشی از رابطه‌ی تولیدی بیگانه با طبیعت است) و هم وام‌دار لوکاچ متأخر که مفهوم سوخت‌وساز را در تحلیل‌اش از دیالکتیک طبیعت به کار بسته بود. در کارهای اخیر بوم‌شناسان مارکسیست که به پیروی از مارکس بر ذاتی بودن شکاف سوخت‌وسازی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تأکید کرده‌اند، رویکرد انتقادی مشابهی مشهود است.

از نظر مزاروش نظام سرمایه نظامی سوخت‌وسازی یا اندام‌وار است که توانایی بازتولید خود را دارد؛ البته فقط تا وقتی که «ساختار فرماندهی» دولت دست‌نخورده باقی بماند. او می‌نویسد «شیوه‌ی خودبه‌خودی کنترل سوخت‌وسازی سرمایه نمی‌تواند بدون ظهور دولت مدرن به صورت نظامی دربیاید که دارای جهان‌های کوچک اجتماعی - اقتصادی کاملاً تشخیص‌دانی است. واحدهای بازتولید اجتماعی - اقتصادی خاص سرمایه، نه تنها جدا از هم قادر به هماهنگی خودبه‌خودی و عمومیت یافتن نیستند، بلکه اگر مجالی برای ادامه‌ی مسیر از هم‌گسیخته‌شان بیابند، تمام‌قد علیه هماهنگی خودبخودی به پا خواهند خاست. بدین ترتیب، مادامی که شیوه‌ی بازتولید سوخت‌وساز اجتماعی سرمایه بر مبنای کار بیگانه، نظام طبقاتی سلسله‌مراتبی، رقابت و الزام انباشت بی‌پایان باشد، هم‌بستگی درونی آن مستلزم وجود دم‌دستگاه روبنایی دولت خواهد بود. در مجموع می‌توان نظام سرمایه را به منزله‌ی شکلی از «معامله‌به‌مثل خود - تقویت‌کننده» در نظر گرفت که به‌رغم ماهیت بیگانه‌ساز، ویران‌گر و آشفته‌ی بی‌گانه‌ساز، دارد، انواع و اقسام میانجی‌های مرتبه دوم، از جمله دولت، انسجام آن را حفظ می‌کنند».

«مزاروش و نقد نظام سرمایه»، جان بلامی فاستر، ترجمه نوید قیداری، وبسایت نقد اقتصاد سیاسی

بازتولید متابولیک اجتماعی تثلیثی است بر ساخته از کار مزدی، سرمایه و دولت که به یک نظام قدرتمند تمامیت‌بخش و حتی تمامیت‌خواه تبدیل شده است.

مزاروش در تحلیل‌های خود به یک نتیجه‌ی تلخ‌وگزننده می‌رسد: امحای این نظم درهم‌پیچیده تنها با انقراض سه عنصر بر سازنده‌اش ممکن است. از نظر مزاروش، نظم سرمایه حتی از خود سرمایه‌داری قدرتمندتر است - حذف یک یا حتی دو بخش از این تثلیث کافی نیست، زیرا مجموعه‌ی متابولیک اجتماعی در نهایت خود را بازسازی می‌کند. مورد اتحاد شوروی که مزاروش آن را به تفصیل مورد بحث قرار داده، وجه نمادین دارد و امروز چین فرصتی عالی برای آزمایش [این مفاهیم] است.

مزاروش در کتاب تقدیر شده‌اش نظریه بیگانگی مارکس، اصول کار مزدی را به تفصیل شرح داد. [به باور او] این امور از یک جبر لایتغیر هستی‌شناختی ناشی نمی‌شوند، بلکه آفریده‌ی [یک نظم] اجتماعی-تاریخی هستند که نطفه‌اش در تقسیم اجتماعی و سلسله‌مراتبی کار بسته شده است، تقسیمی که ناهمسانی کار را در رابطه با سرمایه تحکیم می‌کند.

مزاروش در فراسوی سرمایه، قدرتمندترین اثرش (که محصول «تقریباً یک عمر» پژوهش است)، رشته‌های اصلی تأملات وسیع خود را به هم گره زد و اتصالات و روابط درونی نظم سرمایه در بازتولید متابولیک اجتماعی را نشان داد، اتصالات و روابطی که این نظم را قهراً توسعه‌طلب و به‌نحو جبران‌ناپذیر مخرب و مهارنشده‌ی ساخته‌اند.

تراژدی کامل دنیای معاصر گواه قدرت این مفاهیم مزاروشی است. غارت طبیعت، کار و انسانیت خود گویای این موضوع هستند. تولید اجتماعی، که همپای بشر برای برآوردن حیاتی‌ترین نیازهایش پا به هستی گذاشت، کاملاً توسط الزامات و اقتضائات بازتولید خود سرمایه محاصره شده است، به ضمانت همان تثلیث ویرانگر. دقیقاً برای درک بهتر بخش سوم این تثلیث - دولت - بود که مزاروش سراغ آخرین بخش از پروژه فکری خود، فراسوی لویاتان، رفت و سه‌گانه‌ی جاودان خود را به پایان رساند.

در گفت‌وگوها، نشست‌ها و بحث‌های بی‌شماری که در طول سی و پنج سال داشتیم، شاهد اولین تأملات، اولین یادداشت‌های دست‌نویس، بازنگری‌ها و بسط و تفصیل فراوان «آخرین کتاب» بودم، آنچنان که خودش همیشه تعبیر می‌کرد. این پروژه ناگهان با مرگ او در ۱ اکتبر ۲۰۱۷ متوقف شد، وقتی او فقط بخش اول را داشت به پایان می‌رساند. خالی از لطف نیست اگر خاطره‌ی خصوصی دیگری را در اینجا نیز نقل کنم: این پروژه نه تنها آخرین آرزوی او بود، بلکه همان طور که همیشه به من می‌گفت آرزوی

دوناتلا نیز بود. شریک زندگی او همیشه اولین کسی بود که آثار او را منتقدانه می‌خواند و در متقاعد کردن او نسبت به اهمیت نوشتن یک اثر کامل و معاصر در باب دولت نقش اساسی داشت.

می‌توان تنها بر اساس طرح اولیه آن که شامل سه جلد بود، از ابعاد پروژه تصویری داشت: (۱) کشمکش تاریخی (سه فصل). (۲) واقعیت زمخت (پنج فصل). (۳) بدیل ضروری (سه فصل و یک نتیجه). این مجلد عمده‌تاً مبتنی است بر بخش اول و در پیوست نیز شامل طرح اصلی پروژه و سایر متون مهمی است که فصل‌بندی و مسیری را که پروژه قرار بود دنبال کند نشان می‌دهد. بنابراین، فراسوی لویاتان، باید همچون کتابی پس از مرگ نویسنده، ناکامل خوانده شود. [با این حال] اثری راهگشا که در وسعتش، از زمان مارکس و انگلس، در مارکسیسم کاری با این ابعاد انجام نشده است.

به عنوان آغازگاه پروژه، مزاروش اولین نقد ماتریالیستی مارکس به [فلسفه حق] هگل را برگزید، نقدی که نشان داد دولت هرگز شکلی سیاسی نخواهد بود که بتواند تضادهای در حال بروز جامعه مدنی را کاهش دهد، بلکه برخلاف، به موجودیتی سیاسی تبدیل خواهد شد که سلطه را تداوم می‌بخشد. از آن آغازگاه، مزاروش به شدت کار کرد تا به جمع‌بندی اهمیت درونمایه کار به این شرح برسد: «نقد رادیکال دولت در معنای مارکسیستی، با دلالت‌های گسترده آن تا خرد کردن خود دولت، به معنای واقعی کلمه ضرورت حیاتی زمان ماست. از دولت... بیش از این بر نمی‌آید که فقط از نظم متابولیک اجتماعی مستقر محافظت کند و به هر قیمتی از آن دفاع کند، صرف نظر از مخاطراتی که برای بقاء آتی‌ه‌ی بشر دارد. این تعیین مانعی را نمایان می‌کند به اندازه‌ی یک کوه که نمی‌توانیم، در مسیر تلاش برای دگرگونی ایجابی به شدت مورد نیاز اوضاع حیاتی‌مان، دورش بزنیم.» (Beyond Leviathan, 180).

مزاروش در نگارش آخرین اثر خود، میراثی فکری و همچنین یک درس زندگی را به یادگار گذاشت که تماماً به برابری ذاتی، رهایی بشر، و فوریت بدیل سوسیالیستی اختصاص یافته است.

آنتونِس، ریکاردو. «پایانی بر سه‌گانه»، ترجمه مجتبی ناصری، دموکراسی رادیکال، ۱۴۰۰/۱۲/۱۹، دریافت از: <https://radicald.net/1ghw>